**باسمه تعالی**

[تکمیل (نبش قبر برای إخراج مال) 1](#_Toc36070292)

[مورد دوم: دفن بدون غسل و کفن یا کشف بطلان 2](#_Toc36070293)

[مورد سوم: توقّف إثبات حقّ بر دیدن جسد میّت 5](#_Toc36070294)

**موضوع**: احکام اموات/مکروهات دفن میّت/ مسائل

بسم الله الرّحمن الرّحیم 27/01/1396 – یکشنبه – ج 117

##### تکمیل (نبش قبر برای إخراج مال)

بحث در مورد أخذ مال، تمام شد. یک کلمه­ای که باقی مانده است، که مرحوم صاحب جواهر[[1]](#footnote-1) و مرحوم همدانی آن را آورده­اند؛ و مرحوم خوئی در تنقیح هم متعرّض شده است؛ روایت مغیرة بن شعبه است. که در این روایت، نقل شده است که مغیره انگشتر خود را در قبر پیامبر انداخت؛ و بعد این را برای خود به عنوان یک منقبت ذکر کرده است، که من آخرین نفری بودم که پیامبر را ملاقات کردم.

معلوم است که این قضیّه، بی اساس و دروغ است. مغیره از أعداء امیر المؤمنین (علیه السلام) است؛ و جزء فسّاق درجه یک است. و نقل می­کنند که در زمان دفن پیامبر، اینها مشغول سیاست و ریاست بودند؛ و کاری به دفن پیامبر نداشتند. مضافاً که انگشترش را خودش در قبر انداخته است، که کسی قبول نمی­کند قبر پیامبر را بخاطر در آوردن آن در بیاورند. و خود اهل سنّت هم خیلی­ها این قضیّه را قبول ندارند. لذا نمی­شود به این نبوی، برای جواز نبش قبر به جهت برداشتن مال، استدلال کرد. اگر این روایت، راست بود؛ دلالت داشت که می­شود قبر را برای در آوردن مال، نبش کرد. (با توجه به تقریر مسلمین).

#### مورد دوم: دفن بدون غسل و کفن یا کشف بطلان

الثاني: إذا كان مدفونا بلا غسل أو بلا كفن أو تبين بطلان غسله أو كون كفنه على الغير الوجه الشرعي كما إذا كان من جلد الميتة أو غير المأكول أو حريرا فيجوز نبشه لتدارك ذلك ما لم يكن موجبا لهتكه و أما إذا دفن بالتيمم لفقد الماء فوجد الماء بعد دفنه أو كفن بالحرير لتعذر غيره ففي‌ جواز نبشه إشكال و أما إذا دفن بلا صلاة أو تبين بطلانها فلا يجوز النبش لأجلها بل يصلى على قبره- و مثل ترك الغسل في جواز النبش ما لو وضع في القبر على غير القبلة و لو جهلا أو نسيانا.

در این استثناء دوم، مرحوم سیّد سه محمول را برای سه موضوع ذکر می­کند.

یک محمول اینکه نبش جایز است؛ و موضوعش آنی است که دفن باطل است. میّت را بدون امتثال ما وجب علی المیّت من الکفن والغسل و الحنوط، دفن کرده­اند. جامعش این است که آن امری که قبل از دفن داشته­اند، را امتثال نکرده­اند. و چون این دفن، متعقّب آن امتثال نبوده است؛ باید از باب امتثال آن امر باقی مانده، قبر را نبش بکنند. البته ما دامی که موجب هتک نباشد.

محمول دوم را که فرموده «فیه اشکال»، موضوعش آنجاست که میّت را با امتثال امر، دفن کرده­اند؛ منتهی امرش اضطراری بوده است؛ و بعد از دفن، اضطرار رفع شده است. مثلاً آب نبوده، و با تیمّم دفن شده است؛ و بعد از دفن، آب پیدا شده است. آیا می­توان قبر را از باب مقدّمه برای إمتثال امر اختیاری نبش نمود یا نه.

محمول سوم، عکس اُولی است؛ که فرموده نمی­توانید قبر را نبش بکنید. و موضوعش آنجاست که میّت را بدون نماز، دفن نموده باشند. که در این صورت، نبش جایز نیست؛ و باید بر قبرش نماز بخوانند.

در ادامه مرحوم سیّد فرموده و یکی دیگر از همان قسم اول، این است که میّت را در قبرش گذاشته­اند، و لکن در داخل قبر، به وظیفه عمل نشده است؛ مثلاً پشت به قبله دفن شده است. که چون امتثال امر نشده است؛ باید قبر را نبش کرد.

وجه کلام مرحوم سیّد که در این سه مورد تفصیل داده است، روشن است. اینکه مرحوم سیّد در فرض اول که به امری که باید قبلش عمل می­کردند، عمل نکرده­اند؛ ادّعا دارد که از باب امتثال أمر، یا از باب اینکه این دفن، دفن صحیح نیست؛ فرموده باید نبشش بکنند و غسلش بدهند و او را کفن بکنند و بر او نماز بخواندند و بعد مجدّداً او را دفن بکنند.

وجه فرض دوم، همان داستانی است که در عمل به امر اضطراری است. اگر عمل کردیم به امر اضطراری، بعد از خرج وقت، بحثی نیست که مجزی است. همه می­گویند که امر اضطراری در عذر مستوعب، مجزی است. مرحوم سیّد در اینجا گیرش این است که اینجا که غسل دادن، وقت ندارد؛ و موقّت نیست. اینجا چون وقت ندارد، عذر مستوعب نیست. اینجا جا دارد کسی بگوید که شما در حقیقت اضطرار به تیمّم دادن نداشتید؛ پس آن تیمّمی که دادید، باطل بوده است؛ و الآن هم موضوعش منتفی است؛ لذا باید قبر نبش کرد و میّت را غسل داد. از یک جهت دیگر هم وقتی دفن شد؛ پایان کار است؛ مثل همانی است که وقت خارج شده است. آنجا وقت خارج شده است؛ و اینجا میّت از دسترس خارج شده است. اینجا مرحوم سیّد گیر داشته که آیا مثل خروج وقت است؛ و امر اضطراری مجزی است؛ یا مثل خروج وقت نیست. لذا نتوانسته فتوی بدهد که واجب است یا واجب نیست.

فرض سوم هم باز وجهش واضح است. مرحوم سیّد از کسانی بود که می­گفت تا میّت دفن نشده، باید نماز را بر بدن میّت خواند؛ و وقتی دفن شد، باید بر قبر میّت، نماز خواند. آن خطابی که می­گوید «صلّوا علی أهل القبله»، اطلاق دارد؛ چه در قبر و چه بیرون از قبر باشد؛ و بعد بعضی از روایات آمده بود آنی که دفنش نکردید، الآن نماز بخوانید، سپس آن را دفن کنید؛ که آن یک تکلیف اُخری است. که مرحوم آقا رضا همدانی می­گفت اطلاق نداریم؛ و بعضی می­گفتند که اطلاق داریم؛ و مرحوم سیّد هم می­گفت که اطلاق داریم. که اسم این را تعدّد مطلوب می­گذاشتند. که ما هم می­گفتیم که در روایات بر صلات بر قبر، صلات بر میّت اطلاق نموده است.

روی مبنای مرحوم خوئی که ایشان در اینجا سه مبنا دارد؛ که در بعض از این سه فرض، موافق مرحوم سیّد و در بعضی هم مخالف مرحوم سیّد است. اما در فرض اول، مبنایش این بود که اگر تکلیفی در بین بود و آن تکلیف به زمین مانده بود؛ نبش مقدّمةً برای امتثال آن تکلیف، لازم است. ایشان ادّعا کرده که اگر میّت را بدون غسل و بدون کفن دفن کردند؛ یا با کفن غیر واجد شرایط دفن کردند، باید نبش شود؛ ضمیمه کرده به این مطلب که این نبش هم چون برای امتثال آن امر است؛ هتک هم نیست. کلام مرحوم سیّد قید دارد، مقیّد به این است که هتک نباشد؛ ولی ایشان تطبیق می­کند، و می­گوید هتک نیست.

فرمایش تنقیح، این مقدارش درست است؛ منتهی در جائی که هتک نباشد. اینکه ظاهر کلام ایشان این است که هیچ جا هتک نیست؛ ما می­گوئیم حقّ با مرحوم سیّد است. یکی جاهائی اگر تکّه تکّه شده، و می­توان او را غسل داد؛ معلوم نیست که برای امتثال آن امر بتوانیم میّت را بیرون بیاوریم. اگر در جائی هتک صدق کرد، حتّی با توجه به امر مولی، دلیل حرمت هتک مقدّم است. دلیل حرمت نبش می­گوید نبشش نکن؛ و نوبت به امتثال امر به غسل نمی­رسد.

اما فرض دوم، در فرض دوم مرحوم خوئی فرموده در یک صورت، إخراجش جایز نیست؛ و در یک صورت، إخراجش واجب است. و اینکه مرحوم سیّد فرموده «اشکال»؛ در آن اشکالی نیست. فرموده تارةً: این میّت را می­توان نگه داشت، و فساد بر آن عارض نمی­شود. می­توان چند ساعتی میّت را نگه داشت تا آب برسد؛ حال اگر نگهش نداشتیم، و با تیمّم دفن کردیم؛ باید نبش کرد، چون امر به تیمّم نداشتیم. در اینجا عذر ما مستوعب نبوده است؛ ما قدرت بر غسل داشتیم، پس ما مصداق «فلم تجدوا ماءاً» نبوده­ایم. پس امر به غسل بر حال خودش باقی است؛ و امتثال آن امر، موقوف بر نبش است؛ پس نبش واجب است.

اما اگر این را نگه داشتید؛ یا آب که پیدا شد، زمانی پیدا شد که اگر تا آن زمان نگه می­داشتید، فاسد می­شد؛ یا فوراً تیمّم دادیم، ولی یک وقتی آب پیدا شد، که اگر میّت را تا آن زمان نگه می­داشتیم، فاسد می­شد؛ که در این صورت، تیمّم مشروع بوده و امر اضطراری مجزی است؛ و نبش حرام است. البته ایشان بر کلام مرحوم سیّد تعلیقه نزده است.

عرض ما این است که این مبتنی بر همان مبنای اصولی است که «فلم تجدوا» را چه جور معنی بکنیم. در ذهن ما این است که ایشان این را ضیق معنی می­کند که «فلم تجدوا» یعنی قدرت بر طبیعت غسل نداشته باشید. که بعد می­گوید در یک مثال قدرت دارید، و در یک مثال قدرت ندارید. مراد از اینکه نتوانستید غسل بکنید، یعنی همان غسل مأمورٌ به را نتوانستید انجام بدهید. که در یک فرض، قدرت بر طبیعت غسل نداشتید، که تیمّم مشروع است. و در یک فرض، قدرت داشتید؛ که تیمّم مشروع نیست. و لکن ما نتوانستیم باور بکنیم؛ ما گفتیم شریعت سهله سمحه است؛ گفته وقتی که بلند شدید برای نماز، اگر آب دارید، وضو بگیرید؛ و إلّا تیمّم بکنید. که در بعض موارد، انصراف دارد، مثل موردی که بعد از چند دقیقه آب پیدا می­شود؛که باید صبر نمود. در ذهن ما مرحوم سیّد متمایل به این مبناست.

ما به مرحوم خوئی عرض می­کنیم که روی مبنای خود شما، اشکالی نیست؛ ولی مرحوم سیّد که گیر داشته که آیا عذر مستوعب به معنی شما موضوع است یا نه؛ فرموده «فیه اشکال».

اما فرض سوم، مرحوم خوئی فرموده به مقتضای قاعده­ای که ما گفتیم، باید میّت را در بیاوریم؛ چون امتثال نشده است؛ و لکن فرموده این مقتضای قاعده، در خصوص عصیان است؛ اما اگر از روی نسیانا یا جهل، نماز نخوانده­اند؛ یا نماز باطل خوانده­اند؛ به حکم نصّ، نبش لازم نیست. (اشاره می­کند به صحیحه هشام که فرموده لا بأس). در فرض عمد، با توجه به موثقه عمار می­گفت که شرطیّت دارد؛ و در فرض جهل و نسیان، شرطیّت ندارد. اینجا فرموده درست است که مقتضای قاعده این است که مثل فرض أوّل باید میّت را در بیاورند؛ ولی با توجّه به نصّ خاصّ می­گوئیم که لازم نیست درش بیاورند.

این است که ایشان در اینجا نیاز به تعلیقه دارد. اینکه ایشان بر کلام مرحوم سیّد، تعلیقه نزده است؛ با اینکه کلام مرحوم سیّد اطلاق دارد و شامل همه فروضی که بدون نماز میّت را دفن کرده­اند می­شود؛ چه از روی جهل یا نسیان یا عصیان؛ فرموده که لازم نیست او را در بیاورند. بلکه باید بر قبر نماز بخوانند. که ما هم سابقاً می­گفتیم که اطلاقات نماز بر قبر را می­گیرد؛ و از موثقه عمار هم شرطیّت استفاده نمی­شود؛ و گفتیم که حتّی مرحوم صدوق، تمّه این روایت را حذف کرده است. و این روایت از عمار است که در روایات او خلل است. خصوصاً که این مسأله مورد تسالم و اجماع است. فقط صاحب مدارک در این مسأله اشکال کرده است؛ ولی قدیمی­ها همه گفته­اند یصلّی علی قبر المیّت. لذا می­گوئیم کلام سیّد که فرموده «یصلّی علی القبر»، درست است.

مرحوم سیّد فرموده «و مثل ترك الغسل في جواز النبش ما لو وضع في القبر على غير القبلة و لو جهلا أو نسيانا». مرحوم خوئی می­گوید اگر از روی جهل بوده است؛ امتثال امر نشده و باید قبر را نبش کرد.

در نسیان اگر کسی بگوید وقتی نسیان کرده، ناسی تکلیفی نداشته است به اینکه این را رو به قبله بگذارد؛ اگر تکلیفی نداشته، به چه مجوِّزی می­گوئید که باید نبش شود.

جواب این است حال این آقا عصیان کرده است؛ ولی تکلیف کفائی بر همه بوده است؛ و این آقا که یادش رفته است، ولی بقیّه باید امتثال بکنند. درست است که نسیان، تکلیف را می­برد؛ ولی از این آقا برده است؛ ولی تکلیف کفائی به حال خودش باقی است، و باید نبش کرد.

#### مورد سوم: توقّف إثبات حقّ بر دیدن جسد میّت

الثالث: إذا توقف إثبات حق من الحقوق على رؤية جسده.

مورد سوم از موارد استثناء شده از حرمت نبش، جائی است که برای اثبات یک حقّی، قبر را نبش بکنند. مثلاً میّت یکی دَینی بر شخص داشته است، ولی شخص مدیون می­گوید من قبول ندارم که طلبکار مرده است، بلکه هنوز آن شخص زنده است، لذا من حاضر نیستم که آن مال را به شما بدهم. یا جراحتی بر این میّت وارد شده، و می­خواهند دیه بگیرند؛ ولی شخص ضارب، جراحت را إنکار می­کند.

مرحوم سیّد فرموده در این مورد هم می­توان قبر را نبش کرد. ظاهراً خلافی در مسأله نیست. وجه اینکه می­توانند نبش بکنند، این است که اجماع، قصور دارد؛ و اینجا را نمی­گیرد. و قضیّه هتک در اینجا صدق نمی­کند. البته اینکه هتک صدق نمی­کند، موردی است. مرحوم خوئی هم در اینجا باید مثل بحث مال، اشکال می­نمود؛ و هر حقّی را قبول نمی­کرد. و اما مسأله اطلاق دفن که مرحوم صاحب جواهر آن را إدّعا می­فرمود؛ اطلاق ندارد؛ در جائی است که جهت عقلائی در کار نباشد.

مرحوم خوئی[[2]](#footnote-2) در اینجا یک بیانی آورده است؛ که نمی­توان آن را پذیرفت. مسأله را به باب تزاحم حقوق برده است. گفته أوّلاً: حقّ حیّ، مقدّم بر حقّ میّت است. ثانیاً: اگر کسی هم بگوید حقّ میّت با حقّ حیّ، تزاحم می­کنند؛ رجوع می­کنیم به وجوب حفظ نفس محترمه، و وجوب حفظ مال محترمه. اگر برای حفظ نفس محترمه، نبش بکنند؛ عیبی ندارد. اما اینکه ایشان فرموده برای حفظ مال محترمه، نبش واجب باشد. ظاهراً از مقرِّر است، چون مال محترم، وجوب حفظ ندارد.

1. - جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام؛ ج‌4، صص: 356 - 355 (و في‌ الذكرى أنه روي «أن المغيرة بن شعبة طرح خاتمه في قبر رسول الله (صلى الله عليه و آله) ثم طلبه، ففتح موضعا منه فأخذه، و كان يقول: أنا آخركم عهدا برسول الله (صلى الله عليه و آله) قلت: ... و أما الرواية فلا ريب أنها عامية كما قطع بذلك في الحدائق، مع ما فيها أولا من ظهور كون الطرح عمدا، و ينبغي القطع بعدم جوازه في مثله، لكونه المضيع لما له، و ثانيا أنه لا يجري الحكم المذكور في مثل قبر النبي (صلى الله عليه و آله) و الأئمة (عليهم السلام) و إن أطلق الأصحاب). [↑](#footnote-ref-1)
2. - موسوعة الإمام الخوئي؛ ج‌9، ص: 362 (ليست المسألة منصوصة، و إنما الوجه في جواز النبش هو تزاحم الحقين: حق الميِّت فان من حق المؤمن أن لا يهان و لا يهتك، و حق الحي في حقن دمه أو حفظ ماله و نحوهما. و لو قلنا بأن النبش هتك و لم نرجح حق الحي على حق الميِّت فهما متساويان فيتساقطان و نرجع إلى ما دل على وجوب حفظ النفس المحترمة أو المال المحترم و هكذا). [↑](#footnote-ref-2)